فرازهایی از تاریخ ترجمه در ایران (۱۰)

دکامرون؛ از فلورانس تا بوشهر

مرتضی سیدی‌نژاد

تا کی غم آن خورم که دارم یا نه
وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه
پرکن قدح باده که معلومم نیست
کاین دم که فرو بَرم برآرم یا نه

این یکی از رباعی‌هایی است که در خَیّام‌خوانی یا خیّامی‌های بوشهری زیاد شنیده می‌شود. خیّام‌خوانی از آیین‌های مردمی و منحصربه‌فرد بوشهر به‌شمار می‌رود که از سال‌های دور در این منطقه رواج دارد. شرجی‌بودن هوا و روحیهٔ رواداری، سرخوشی، شادزیستی و ساده‌گرفتن زندگی باعث شده تا مردم بوشهر رباعیات خیام را وصف حال خود بدانند و در بزم‌ها و هم‌نشینی‌های شبانه بخوانند. عجیب است که شعرهای خیام باید از نیشابور به بوشهر سفر کند تا بر زبان مردمان آن بندر جاری شود. درست مثل داستان‌های سرخوشانهٔ بوکاچو که از فلورانس تا فرانسه دست به دست شد و از آنجا به بندر بوشهر رسید!

ازجمله ترجمه‌های قاجاری که دور از پایتخت انجام گرفت، ترجمهٔ فارسی دکامرون بود که در چاپخانهٔ مظفری بوشهر منتشر شد؛ و این اتفاقِ عجیب شاید تنها با اشاره به روحیهٔ خیّامی مردمان آن بندر توجیه‌پذیر باشد.

مجموعه داستان‌های دکامرون اثر جووانی بوکاچو در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ میلادی نوشته شده است. اهمیت بوکاچو در این است که برای نخستین بار در غرب به داستان‌نویسی در مفهومی که امروز می‌شناسیم روی آورد.[۱] داستان‌های او به دلیل مضامین زمینی که دارند از نخستین آثار دوران رنسانس به‌حساب می‌آیند و عجیب آنکه ترجمهٔ فارسیِ این داستان‌ها هم در طلیعهٔ نهضت مشروطیت انجام گرفت.

ای کاش می‌دانستیم که ترجمهٔ فرانسهٔ دکامرون چگونه از بوشهر سر درآورد و چطور به

دست احمدخان دریابیگی حکمران آن نواحی رسید؛ همین‌قدر می‌دانیم که بوشهر در آن زمان یکی از مراکز اصلی واردات به ایران بود. کالاهای خارجیِ متنوعی ازجمله کتاب، روزنامه، وسایل چاپ و ابزار تحریر از هندوستان به این بندر می‌رسید. دستگاه و ادواتِ نخستین چاپخانهٔ بوشهر هم که به سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۰م توسط میرزا آقا لبیب‌الملک شیرازی راه‌اندازی گردید، از هندوستان وارد شد. این چاپخانه که «مظفری» نام گرفت، چاپ سنگی انجام می‌داد و همان جایی است که روزنامه‌های طلوع و مظفری به همراه تعدادی کتاب ازجمله دکامرون به ترجمهٔ احمدخان دریابیگی در آنجا منتشر شده است.[۲]

احمد دریابیگی زبان فرانسه را در دارالفنون آموخته بود. او به سال ۱۳۱۰ق فرماندهی کشتی پرسپولیس را که به دستور ناصرالدین‌شاه از آلمان خریداری شد، بر عهده گرفت. سال ۱۳۱۴ق بود که دریابیگی به حکومت بوشهر منصوب شد و در ۱۳۱۶ق بندر لنگه را از تصرف محمدبن‌خلیفه آزاد کرد.

دریابیگی از بدو ورود به بوشهر به فکر ساخت مدرسه‌ای به سبک جدید در آن شهر بود. سال ۱۳۱۷ق بنای مدرسه آغاز شد و سال ۱۳۱۹ق به پایان رسید. دریابیگی تا وقتی حکمران بوشهر بود به امور این مدرسه که «مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریِ سعادت» نام گرفت، رسیدگی می‌کرد.[۳] باید در همین سال‌ها باشد که او مشغول ترجمهٔ دکامرون می‌شود و در مقدمهٔ ترجمه، خودش را چنین معرفی می‌کند:

> این بندهٔ به هیچ نیرزنده، خانه‌زادِ دربارِ گردون‌احتشامِ ابد ارتسام، احمد دریابیگی، مترجمِ این کتاب موسوم به دکامرن که از بدایتِ عُمر در پایهٔ سریرِ اعلی که مطلع شرافت است و مرکز خلافت، نشو و نما نموده، اوقات خود را به آموختن السنهٔ مختلفه و علوم مؤتلفه مداومت داشته و پیوسته آفتابِ رأفتِ ملوکانهٔ ابد عیشه و ابد جیشه در ساحت تراکمِ ظلمتِ وجودم تابیده و ابر جهانبانی به الطافِ طبع در مزایای خاطرم باریده، به مفاد شریفهٔ «و امّا بِنعمتِ ربّک فحدّث» تحدیث نعمتِ کامله و موهبتِ شامله را منوط و مربوط در ترجمهٔ بعضی از کتب فرانسوی‌العباره به زبان عذب‌البیان فارسی دانسته، من‌جمله کتاب دکامرن از تألیفات ژان بکاس فلورانسی که محتوی قصص صحیحه و منطوی حکایات ملیحه است...

دریابیگی در ادامهٔ مقدمه‌اش به معرفی نویسندهٔ دکامرون می‌پردازد:

> ژان بکاس یکی از نویسندگان اُرُپ و اصلاً از فلورانس ایطالیا است. اغلب عمر عزیز خود را به لهو و لعب و نوشتن حکایات و روایات مضحک گذرانیده و بیشتر همِّ خود را در استکشاف حالات و خیالات مَخفیّه و اعمال سخیفهٔ پیشوایان مذهب عیسوی صرف نموده و اسرار آنها را در صورتِ حکایات و کسوتِ روایات جلوه داده و منتشر نموده؛ از جملهٔ مؤلفات او دکامران که عبارت است از سرگذشت ده روزهٔ ده نفر مرد و زن که هر یک از آنها

روزانه یک حکایت نقل کرده‌اند؛ و این نسخهٔ دکامران حاوی صد حکایت شیرین است که برای گذرانیدن اوقات تعطیل و لیالی زمستانی بهترین مشغولیات است...

در همین مقدمه است که سال ترجمه‌اش را ثبت کرده است:

لهذا با مزجاتِ بضاعت و عدم استطاعت، ارادهٔ قاصرانهٔ خود را در مقام فعلیّت آورده از نکته‌سنجان ذوی‌المجد و الاحترام و اساتید اهل کلام معذرت می‌خواهم چنانچه اوراق این ترجمه از حشمتِ تحریر خارج گردیده یا سهو و قصوری ملحوظ فرمایند بعینِ اغماض غمضِ عین فرمایند و معذورم دارند که در لجّه‌ای شنا نکرده‌ام و به مهجه‌ای آشنا نشده؛ العذر عند کرام الناس مقبول. سال تحریر و تسطیر ترجمهٔ این نسخهٔ دکامران در تاریخ هیجدهم شهر ذی‌القعده‌الحرام سنهٔ هزار و سیصد و بیست‌ویک هجری است.

تاریخی که دریابیگی در مقدمه ثبت کرده، نه تاریخ انتشار بلکه تاریخ آغاز ترجمه است. در صفحهٔ نخست بعضی از نسخه‌های کتابش، تاریخ انتشار آن را می‌شود دید که «فی شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۳۲۲» ذکر شده ولی ابهامی که در این زمینه وجود دارد آن است که در سال‌های مقارن با جنبش مشروطه هیچ رد و نشانی از این کتاب نیست. شاید از اعلان بلندبالایی که برای کتاب به‌صورت تمام‌صفحه در روزنامهٔ مظفری چاپ شده، تاریخ انتشار واقعی این ترجمه را بشود فهمید. این اعلان که در شمارهٔ چهارم از سال پنجم روزنامه به تاریخ ۲۶صفر۱۳۲۴ق چاپ شده و در چند شمارهٔ بعدی هم تکرار آن به همین صورت آمده است، نشان می‌دهد که شروع ترجمه در ۱۳۲۱ق مصادف با آغاز مشروطه ولی انتشار نهایی آن با چهار سال فاصله یعنی هم‌زمان با پیروزی انقلاب مشروطه انجام گرفته است.

اعلان که می‌خواهد توجیه‌کنندهٔ قیمت کتاب هم باشد، اشاراتی ضمنی به مشکلات چاپ و نشر در بوشهر نیز دارد:

هرگاه از زحمت مترجم و مصحح و غیره صرف‌نظر شود، محض عدمِ موافقت هوای بوشهر مخصوصاً به عمل طبع و عدم اسباب و لوازم کار و عدم کاتب و کارکُن و غیره، چون به‌جهتِ طبع این کتاب منشی و عمله و کارکُن حتی پرسمن [= متصدی ماشین چاپ، چاپ‌چی] به مخارج و مواجب گزاف از بمبئی و لکهنو آورده شد، خرجی فوق‌العاده بر آن تعلق گرفت؛ خاصّه که برای مزیّتِ آن نقاش هم به خرج و مواجبِ زیاد از هندوستان جلب شد... بااین‌حال از آنجایی که مقصودِ مقدّسِ مترجمِ معظم‌الیه بر این تعلق گرفته که به یادگارِ عصر خجسته‌حصرِ همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و زمانِ صدارتِ حضرت اشرف والا شاهزادهٔ آزاده عین‌الدوله اتابک اعظم مدظله[۴] اثری از خود برقرار گذارند که بهترین آثار است لذا قیمت را از قرار جلدی چهار تومان مقرر می‌فرمایند که فقط قیمت تصاویر و اَشکالات

السلطان مظفرالدین شاه قاجار

در عهد دولت

مدت

اعلیحضرت قدر قدرت

قوی شوکت اقدس سلطان

السلاطین و خاقان الخواقین ملک الملوک

السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابن السلطان

و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان خداوندگار

نعمت ایران و دارا ن صدیب بندگان حضرت مستطاب

شرف ارفع منیع اسعد اقدس والا شاهزاده

سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله صدر اعظم مد

ظله العالی در مطلع سپهر مطلع سپهر مظفری در بندر

ابوشهر بر پرتو طبع در آمد

فی شهر ذیحجه الحرام

۱۳۲۲

خلد الله ملکه و دولته و شد ارکان سلطنته

آن هم نیست؛ خاصّه اینکه پای هر رسمی به مناسبت حکایت، نصیحت و موعظتی ترقیم شده که خودش یک جهان قیمت دارد.

در بخش دیگری از اعلان توضیحات مفیدی دربارهٔ ترجمهٔ دریابیگی آمده است:

تاکنون نصف از کتاب مذکور که عبارت از ۵۰ حکایت است، به انضمام پنجاه و چند مجلس تصاویرِ ممتاز به مناسبت روایات بر طبق حکایات مندرجه که نقاش مخصوص به مصارف زیاد و مخارج گزاف از هندوستان آورده شده، به طبع رسیده. چون خواهنده‌اش بسیار است و اکثر بزرگان و اعیان و تجارِ محترم نسخهٔ آن را خواسته‌اند لهذا قرار شده که ۵۰ حکایت مذکور را که به علاوهٔ پنجاه و چند ورق اَشکال و تصاویر، نزدیک به چهارصد صفحه اندازهٔ صفحات [روزنامهٔ] مظفری است، جلد نموده، پس از اتمام ۵۰ حکایت دیگر آن را هم علیحده جلد نمایند که ۱۰۰ حکایت در دو جلد تمام شود...

اعلان روزنامهٔ مظفری از اظهار نظر دربارهٔ ترجمه هم دریغ نکرده است:

من‌جمله از خصوصیات این کتابِ مستطاب سلاست و روانیِ عبارات است که به‌کلی از آلایشِ اعلاق و قلم‌فرسایی‌های منشیانه و تکلّفات مترسلانه منزه و مبرّا و صحیح‌العباره و واضح‌الاشاره است؛ که همگان را به کار آید. خواننده‌اش را ملال نگیرد، بلکه هر چه بیشتر خوانند بیشتر به مطالعه‌اش رغبت کنند. برای آحاد و افرادِ ناس، از عوام و خواص عموماً و به‌جهت بزرگانِ با احتشام خصوصاً، نافع و مفید است؛ و مخصوصاً برای گذراندن اوقات و ایام تعطیل و لیالی زمستانی بهترین اسبابِ مشغولیات است که عقلا را باعث تذکار است و جهال را وسیلهٔ انتباه. از مطایبات و مفاکهاتش خواننده را لذت‌ها حاصل می‌شود و شنونده را مسرت‌ها که وصفش به شرح راست نیاید و شرحش از بیان و تبیان خارج است؛ و بالاخره دارندهٔ این کتاب از تمام کُتب رومان و حکایات و قصص و افسانه که تا کنون به‌لسان فارسی ترجمه و طبع و نشر شده ـــ از الف لیلهٔ عرب گرفته تا کتاب کونت مونت و غیره‌ها بگذرد ـــ مستغنی است.

شاید به خاطر چند بار چاپ شدن این اعلان طولانی در شماره‌های مختلف روزنامهٔ مظفری است که بعضی منابع، انتشار اولیهٔ دکامرون را به صورت پاورقی در این روزنامه دانسته‌اند ولی در بازبینیِ نگارنده از دورهٔ ده‌سالهٔ این روزنامه، هیچ بخشی از ترجمهٔ دریابیگی یافت نشد که در روزنامهٔ مظفری چاپ شده باشد. ترجمهٔ دریابیگی از دکامرون تنها پنجاه داستان از صد داستان کتاب را شامل می‌شود و گویا او بنا بر این داشته تا پنجاه داستان بعدی را در جلد دوم بیاورد اما به هر دلیلی این اتفاق نمی‌افتد و کار ناتمام می‌ماند.[۵]
دریابیگی ترجمهٔ دیگری هم از فرانسه به فارسی دارد که ظاهراً بعد از دکامرون مشغول آن بوده

است. داستانی به نام نوئلی که در ۱۳۲۴ق. در «مطبع مظفری بندر بوشهر» به انتشار می‌رسد.[۶] یک کتاب تألیفی هم از او به نام جغرافیای صحیح خلیج فارس به یادگار مانده که ابتدا به صورت پاورقی در سال‌های دهم و یازدهم روزنامهٔ مظفری منتشر شده است.

چنان‌که آمد، دریابیگی مؤسس مدرسهٔ سعادت بوشهر بود. مدرسه‌ای که سال‌ها بعد، یکی از دانش‌آموزانش صادق چوبک است و روایت او از این مدرسه خواندنی است:

> بوشهر یک دبستانی به نام مدرسه سعادت داشت که میرزا احمدخان دریابیگی که از فارغ‌التحصیل‌های دارالفنون بود آن را به اسلوب دارالفنون به هزینهٔ بازرگانان بوشهر در سال ۱۳۱۷ قمری بنا نهاده بود. این ساختمان بلند و سرفراز با دیوارهای سفید در کرانهٔ بندر بوشهر قد افراشته بود. گمان می‌کنم بعد از دارالفنون این تنها مدرسه‌ای بود که در تمام ایران در آن زمان مختص مدرسه ساخته شده بود. با کلاس‌های مرتب، دست‌شویی‌های پاکیزهٔ کافی و اتاق بزرگِ مدیر و زمین بازی؛ همهٔ اینها را داشت. در اتاقِ مدیر دو گنجه بود که روی یکی نوشته بود موزه و روی دیگری لابراتوار. در موزه سنگ‌ها و گوش‌ماهی‌ها و فسیل‌ها دیده می‌شد. در لابراتوار نمونه‌ای از صابون و واکس که خود «فیلسوف» مدیر مدرسه درست کرده بود، چیده شده بود و اینها از ابتکارات جناب فیلسوف بود. در ایران مدرسه فراوان بود اما تا آنجا که من می‌دانم همه خانه‌های شخصی استیجاری بود که استفادهٔ مدرسه از آن می‌شد. دریابیگی برای خود هم در کنار بندر خانهٔ رفیع و بزرگ به گونهٔ ساختمان‌های فرنگی ساخته بود که به «عمارت دریابیگی» معروف بود که شاید هنوز هم پابرجا باشد. دریابیگی مردی فاضل و فرانسه‌دان بود. هم او بود که در آن دوران بی‌خبری کتاب هیاهو برپاکن و مهم دکامرون اثر نویسندهٔ بزرگ ایتالیایی بوکاچیو را به فارسی ترجمه کرد ... سال‌ها بعد من عکسی از دریابیگی گیر آورده بودم و در اتاقم آویزان بود.[۷]

عکس مترجم دکامرون بر دیوار اتاق صادق چوبک را باید یکی دیگر از آن اتفاقات خیامی قلمداد کنیم که تنها در بندر بوشهر ممکن است پیش بیاید، و چه پیشامدِ دلپذیری!

در ادامه گزیده‌ای از آغاز دکامرون را به ترجمهٔ احمد دریابیگی می‌خوانید:

هذا کتاب دکامرن از تألیفات ژان بکاس فلرانسی

بسم الله الرحمن الرحیم

مرض طاعون که چند سال بود در اغلب ممالک آسیا شیوع یافته و متدرجاً به جانب مغرب شتافته و قدم در خاک اروپ نهاده همانا از تکاثر معاصی ما در سنهٔ ۱۳۴۸ مسیحی این شعلهٔ جانسوز خود را به شهر فلورانس کشانید و به زودی طغیان شدید و استیلای اکید به هم رسانید، با وجود مواظبت هیئت مجتمعهٔ رؤسای شهر در منع مرابطه و مخالطهٔ اهالی در مواضع و مواقع و اماکنی که احتمال مرض می‌رفت و تنظیفات و تنظیمات کامله‌ای که در

تألیفات زائر کابین فلورانسی

بسم الله الرحمن الرحیم

مرض طاعون که چند سال بود در اغلب ممالک آسیا شیوع یافته و متدرجاً بجانب مغرب
شتافته و قدم در خاک اروپ نهاده بهمان از تکاثر معاصی ما در سنه ۱۳۳۳ مسیحی این شعله جانسوز خود را
بشهر فلورانس کشانید و بزودی طغیان شدید و استیلای اکید بهم رسانید با وجود مواظبت
هیئت مجتمعه رؤسای شهر در منع مرابطه و مخالطه اهالی در مواضع و مواقع و اماکنی که احتمال مرض میرفت
و تنظیفات و تعلیمات کامله که در شهر نمودند و مراقبت اکیده که در تشدید طرق و شوارع در منع دخول
مرضی از خارج بداخل کردند و بوظایف و تکالیف عبادات و انابات و نماز و قرائت ادعیه و نیاز
عمومی و صدقات متوالی که اهالی باتفاق رؤسای ملت و مذهب بجای آوردند و قواعد کلیه جامعه
در حفظ صحت خود بدستور العمل اطباء حاذق معمول داشتند ابداً مفید فایده و مثمر ثمره مطلوبه نشد
و دفع این بلای عظیم از ما نگردید مرض طاعون با شباهت بمرض طاعونی که در آسیا بود نداشت
از قراریکه می گفتند علامت طاعون آسیا رعافی بود که عارض میشد و مینمود که مرعوف
چند ساعت بعد تلف خواهد شد - علامت طاعون این بود که در بدن چندین غده
یا دمبل بروز میکرد باندازه تخم مرغی بلکه کاهی بزرگتر - و قسم دیگر این بود که در بدن خالهای سیاه
یا سفید پیدا میشد و در بعضی اشخاص خالهای کوچک متعدد و اطباء کلی علاجی برای این مرض مسری

در شهر نمودند و مراقبت اکیده که در تسدیدِ طرق و شوارع در منع دخول مرضی از خارج به داخل کردند و به وظایف و تکالیفِ عبادات و انابات و نماز و قرائت ادعیه و نیاز عمومی و صدقات متوالی که اهالی به اتفاق رؤسای ملّت و مذهب به‌جای آوردند و قواعد کلّیهٔ جامعه در حفظ صحت خود به دستورالعملِ اطباء حاذق معمول داشتند ابداً مُفید فایده‌ای و مُثمر ثمره‌ای مطلوبه نشد و دفع این بلای عظیم از ما نگردید...

از شخص ثقهٔ راستگویی شنیدم که در این زمانِ محنت و بلا، در یک صبحِ روز سه‌شنبه، هفت نفر خانم جوان به واسطهٔ این بلای عظیمِ ناگهانی همگی ملبّس به لباسِ عزا شده در کلیسای سنت‌ماری‌لانول یکدیگر را ملاقات کردند. معمّرترین آنها بیست‌وهشت سال زیادتر نداشت و کوچک‌ترین آنها را بیشتر از هجده سال نبود و همگی را با هم نسبت و قرابت بود، به اضافهٔ دوستی که فوق قرابت است...

به واسطهٔ این حادثهٔ عظیمه و واقعهٔ وخیمه این خانم‌های جوان در گوشهٔ کلیسا جمع شده و دائره ترتیب داده، هر یک آهِ حسرت از دلِ بریان و جگر سوزان کشیده، به آه و افسوس صحبت از مرض منحوس به میان آورده بودند. مادام پام‌پنیه بدین قِسم شروع در کلام کرد: خانم‌های عزیز، من ابداً گمان نمی‌کنم کسی مرا ملامت کند از آنچه می‌گویم و خجالت ندارم از اینکه می‌گویم؛ حتی‌الامکان شخص باید محافظتِ جان خود را نماید. وقتی که من فکر و تأمل می‌نمایم در مشغله‌ای که امروز صبح داشتیم یا آنچه روزهای قبل به‌جا می‌آوردیم با آنچه امروز در اینجا جمع شده، بدان مشغولیم، تمام مشاغلی است که اسباب واهمه می‌شود برای من و یقین دارم شما هم مانند من در واهمهٔ جان خود هستید؛ و هیچ جای شک نیست باید واهمه نمود و ترسید از تلف شدن جان عزیز خود...

تمام شش نفر خانمِ دیگر متّفقاً یک‌باره جواب دادند که ما نیز به همین حالت بلکه صد مرتبه بالاتر هستیم.

پس مادام پام‌پنیه بدیشان گفت: تنها علاجی که به خاطر من می‌رسد این است که هر چه زودتر از این شهر خود را نجات داده و بیرون رویم بهتر است. نمی‌بینید که هر کس توانسته است فرار نموده... ما خانم‌های مقبولِ جوانِ زیبا که هزاران اشخاصِ بزرگِ محترم، عاشق و گرفتار داشته و داریم، چرا به فکر جان خود نباشیم... پس سعی کنید که به‌زودی فرار نموده، در یکی از عمارات ییلاقی خود برویم که در آنجا همه قِسم اسباب آسایش فراهم و فراوان است و در مدتِ شدت این مرض، خود را مشغول عیش و طرب داشته و به مشغولیاتِ فرح‌بخش خود را سرگرم کرده، جان عزیز خود را بیهوده تلف ننموده، وقت عزیز را در این شهر ضایع نکرده، و چشم‌های خود را از دیدن مرضی و اموات، و گوش‌های خود را از ناله و شیون و ادعیهٔ کشیشان، و بینی خود را از استشمام هوای عفن شهر حفظ و حراست نمائیم...

پانوشت:

۱- سیری در بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان، حسن شهباز، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۸، ج۲ صص۱۱۲-۱۱۵.

۲- روزنامهٔ مظفری بوشهر، قاسم یاحسینی، نشر شیرازه ۱۳۹۳، ص۲۰.

۳- بوشهر در مطبوعات عصر قاجار، سیدجعفر حمیدی، موسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران ۱۳۷۸، ص۲۴۵ و ۲۴۶.

۴- دو سه ماه بعد از چاپ‌شدن این اعلان، عین‌الدوله که از مخالفان سرسخت مشروطه است از مقام اتابک اعظم خلع می‌شود.

۵- تا کنون دو ترجمهٔ دیگر از دکامرون انجام شده که هر دو مثل ترجمهٔ دریابیگی از فرانسه به فارسی هستند. یکی ترجمهٔ حبیب شنوقی در دههٔ سی خورشیدی که ابتدا به‌صورت جزوه‌های هفتگی و سپس به شکل کتاب منتشر شد. این ترجمه حاوی صد داستان است که در ده روز روایت می‌شود: دکامرون حاوی یکصد حکایت

فرح‌انگیز، ژان بوکاچیو، ترجمهٔ حبیب شنوقی، بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ ۱۳۳۸.

اما ترجمهٔ محمد قاضی از دکامرون که در دههٔ هفتاد خورشیدی انجام شد و بعد از درگذشت او به انتشار رسید، ناگزیر به حذف سیزده داستان بوده است: دکامرون، جووانی بوکاچیو، ترجمهٔ محمد قاضی، نشر مازیار ۱۳۷۹.

قاضی دربارهٔ این ترجمه‌اش نوشته است: «گویا این کتاب در سال‌های ۱۳۲۵ یا ۲۶ به زبان فارسی ترجمه شده است، لیکن به‌صورت ترجمهٔ آزاد و به سبک و سیاق روزنامه‌ای، در صورتی‌که کتاب از شاهکارهای کلاسیکِ ادبیات مغرب‌زمین است و نیاز به ترجمه‌ای امین و متناسب با نثر کلاسیک زمان خودش داشت. این بود که من به پیروی از شیوه‌ای که برای ترجمهٔ دن‌کیشوت در پیش گرفته بودم ترجمهٔ آن را از روی یک متنِ معتبر فرانسوی آغاز کردم و متنی هم از ترجمهٔ انگلیسی کتاب در اختیار داشتم که هر دو متن را جمله‌به‌جمله در حین ترجمه به فارسی با هم مقابله می‌کردم و هر جا که اختلافی مابین دو متن می‌دیدم در پاورقی قید می‌کردم.» به نقل از کتاب: سرگذشت ترجمه‌های من، محمد قاضی، نشر روایت ۱۳۷۳.

۶- مقدمهٔ دریابیگی در نسخهٔ چاپ سنگیِ کتاب نوئلی چنین است: «کتاب نوئلی که مؤلف آن اوژن اسکریپ و یکی از اجزاء اکادمیِ فرانسه بوده است، حکایتی است بسیار شیرین و تاریخی صحیح و متین. چون در این ایام کُتب حکایات فرانسوی زیاد ترجمه شده و به طبع می‌رسد، این بندهٔ بی‌مقدار، احمد دریابیگی، با نهایت مشغله و کمال گرفتاری، در هنگام حکومت بنادر که به واسطهٔ سرحد بودن و کثرت خارجه مشکل‌ترین حکومت‌های ایران است، چون حکایات این کتاب را شیرین دیدم، در جزئی مدتی که شبانروز برای راحت خود قرار داده‌ام، شروع به ترجمهٔ آن کردم. در عصر روز شنبه چهارم شهر ربیع‌الثانی هزار و سیصد و بیست و دو هجری نبوی علیه و آله صلوات‌الله. امیدوارم اگر زنده بمانم به اتمامش رسانیده، به طبع برسانم که یادگاری از خود گذارده باشم.»

۷- دیروز، صادق چوبک، دفتر هنر، شماره سوم، نوروز ۱۳۷۴، ص ۱۵۷. بازچاپ با عنوان «زندگی من» در: یاد صادق چوبک، به‌کوشش علی دهباشی، نشر ثالث ۱۳۸۰، ص۱۶.